

الجزایر در گذار از استعمار به بحران؛ واکاوی کنش‌گری جریان‌های سیاسی و اجتماعی (۱۹۶۲-۲۰۰۰م)

مجید منهایجی^۱

چکیده

الجزایر پس از سال‌ها مبارزه سخت و طولانی علیه استعمار فرانسه، در سال ۱۹۶۲م به استقلال دست یافت. پس از استقلال، این کشور شاهد شکل‌گیری و رقابت جریان‌های گوناگون فکری و سیاسی بود که هر یک در روند تکوین نظام سیاسی و اجتماعی نوین نقش‌آفرین شدند. مسئله اصلی این پژوهش بررسی چگونگی تحول و تأثیر جریان‌های سیاسی و فکری در الجزایر پس از استقلال و ارزیابی نقش آن‌ها در شکل‌گیری ساختار کنونی قدرت است. این مقاله با رویکردی توصیفی-تحلیلی به بررسی جریان‌های تأثیرگذار در الجزایر پس از استقلال می‌پردازد. از این رو، پرسش‌های اساسی تحقیق عبارت‌اند از: جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) چگونه به عنوان حزب حاکم، سیاست و اقتصاد کشور را پس از استقلال هدایت کرد؟ جریان‌های اسلام‌گرا، به‌ویژه جبهه نجات اسلامی (FIS) و جنبش جامعه صلح (MSP)، چه نقشی در تحولات سیاسی الجزایر داشتند؟ جنبش آمازیغی چگونه شکل گرفت و چه پیامدهایی از اعتراضات ۲۰۰۱م موسوم به «بهار سیاه» بر جای گذاشت؟ و در نهایت، جریان‌های لیبرال و اصلاح‌طلب در تحولات اخیر چه جایگاهی یافته‌اند؟

۱. دکترای تاریخ اسلام، mmajid.menhaji@gmail.com

یافته‌های این پژوهش: جبهه آزادی‌بخش ملی با وجود نقش تاریخی خود در استقلال، به تدریج دچار تمرکزگرایی و ناکارآمدی شد و زمینه را برای ظهور اسلام‌گرایی سیاسی فراهم ساخت. لغو انتخابات ۱۹۹۲م و آغاز جنگ داخلی، بحران مشروعیت نظام را تشدید کرد. در کنار آن، جنبش آمازیغی به مثابه نماد تنوع فرهنگی الجزایر تثبیت شد و جریان‌های لیبرال و اصلاح‌طلب با محوریت دموکراسی و آزادی‌های مدنی در اعتراضات ۲۰۱۹م به اوج تأثیرگذاری خود رسیدند؛ با این حال، چالش‌های ساختاری نظام سیاسی همچنان تداوم دارد.

واژگان کلیدی: الجزایر، جبهه آزادی‌بخش ملی، سوسیالیسم، آمازیغی، اسلام‌گرایی.

مقدمه

الجزایر پس از استقلال از فرانسه در سال ۱۹۶۲م، تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عمیقی را تجربه کرد. این دوره تاریخی با ظهور جریان‌های فکری و سیاسی گوناگون همراه بود که هر یک به‌گونه‌ای در شکل‌دهی به ساختارهای قدرت و جامعه الجزایر نقش داشت. دوره ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۰م در الجزایر، دوره‌ای از تحولات عمیق و بحران‌های پی‌درپی بود که تحت تأثیر جریان‌های فکری و سیاسی گوناگونی شکل گرفت. این جریان‌ها ساختار قدرت را تغییر دادند و تأثیرات بلندمدتی بر هویت ملی، فرهنگ و آینده این کشور گذاشتند. در نهایت، الجزایر وارد قرن بیست‌ویکم با چالش‌های متعدد، ولی با امید به تغییر و اصلاحات شد. این دوره یکی از مهم‌ترین پرتلاطم‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر الجزایر شناخته می‌شود و تأثیرات آن تا امروز نیز ادامه دارد.

پس از استقلال، جریان ملی‌گرایی که ریشه در مبارزات ضداستعماری داشت، به یکی از اصلی‌ترین نیروهای سیاسی در الجزایر تبدیل گشت. جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) که نقش محوری در جنگ استقلال الجزایر ایفا کرده بود، حزب حاکم در ساختار سیاسی جدید بود. این جریان با تأکید بر هویت ملی، وحدت کشور و مبارزه با استعمار، سیاست‌هایی را دنبال کرد که هدف آن تقویت حاکمیت ملی و ایجاد دولت متمرکز بود. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م، الجزایر تحت تأثیر جریان‌های سوسیالیستی قرار گرفت. دولت وقت به رهبری احمد بن‌بلا و سپس هواری بومدین، سیاست‌های اقتصادی سوسیالیستی را در پیش گرفت که شامل ملی‌سازی صنایع، اصلاحات ارضی و برنامه‌ریزی متمرکز اقتصادی بود. این سیاست‌ها با هدف کاهش وابستگی به اقتصاد فرانسه و ایجاد اقتصاد خودکفا اجرا شدند. این دوره شاهد تقویت نقش دولت در اقتصاد و گسترش خدمات عمومی بود.

از دهه ۱۹۸۰م به بعد، جریان اسلام‌گرا به یکی از نیروهای سیاسی مهم در الجزایر

تبدیل شد. این جریان که ریشه در نارضایتی‌های اجتماعی و اقتصادی داشت، جایگزین جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) و سیاست‌های سوسیالیستی آن بود. جنبش‌های اسلام‌گرا مانند جبهه نجات اسلامی (FIS) با شعارهای بازگشت به ارزش‌های اسلامی و مبارزه با فساد، توانستند حمایت گسترده‌ای در میان مردم به دست آورند. این جریان در دهه ۱۹۹۰م به یکی از عوامل اصلی بحران سیاسی و جنگ داخلی در الجزایر تبدیل شد. در دهه‌های اخیر، جریان‌های دموکراسی‌خواهی و اعتراض‌های مردمی، به یکی از ویژگی‌های بارز صحنه سیاسی الجزایر تبدیل شده‌اند. این جریان‌ها که خواستار شفافیت، پاسخ‌گویی و مشارکت بیشتر مردم در فرایندهای سیاسی هستند، در قالب جنبش‌های اجتماعی و اعتراض‌های خیابانی ظهور کرده‌اند. جنبش‌هایی مانند «حراک» (Hirak) که در سال ۲۰۱۹م آغاز شد، نشان‌دهنده تقاضای فزاینده برای تغییرات اساسی در ساختار سیاسی و مبارزه با فساد و استبداد است.

الجزایر که یکی از کشورهای مهم در منطقه مغرب عربی و آفریقا به شمار می‌رود، تحت تأثیر جریان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نیز قرار داشته است. روابط الجزایر با کشورهای همسایه مانند مغرب، لیبی و تونس و همچنین با قدرت‌های جهانی مانند فرانسه، ایالات متحده و روسیه، بر سیاست خارجی و داخلی این کشور تأثیر گذاشته است. افزون بر این، الجزایر یکی از اعضای سازمان اوپک و اتحادیه آفریقا به شمار می‌رود که در مسائل انرژی و همکاری‌های منطقه‌ای نقش فعالی ایفا کرده است.

جریان‌های تأثیرگذار در الجزایر پس از استقلال، بازتابی از تحولات داخلی و خارجی این کشور بوده‌اند. از ملی‌گرایی و سوسیالیسم تا اسلام‌گرایی و دموکراسی‌خواهی، هریک از این جریان‌ها به گونه‌ای در شکل‌گیری مسیر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی الجزایر نقش داشته‌اند. درک این جریان‌ها و تعاملات بین آن‌ها، کلیدی برای تحلیل تحولات پیچیده و پویای الجزایر در دهه‌های اخیر است.

این مقاله به بررسی جریان‌های تأثیرگذار در الجزایر، از استقلال تا بحران داخلی (۱۹۶۲-۲۰۰۰م) می‌پردازد که شامل جریان ملی‌گرایی و جبهه آزادی‌بخش ملی

(FLN)، جریان اسلام‌گرایی، جریان آمازیغی، جریان نظامی‌گری و جریان چپ است. در پایان، تحلیلی از تأثیرات بلندمدت این جریان‌ها ارائه می‌شود.

پیشینه

در زمینه مطالعه جریان‌های تأثیرگذار در الجزایر پس از استقلال، تحقیقاتی انجام شده و کتاب‌های متعددی نوشته شده که به تحلیل تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این کشور پرداخته است. در این بخش، به پیشینه تحقیق و معرفی برخی از مهم‌ترین کتاب‌ها و منابع عربی در این حوزه اشاره می‌شود. پژوهش‌ها درباره الجزایر پس از استقلال، به‌ویژه در جهان عرب، بر چند محور اصلی متمرکز بوده است:

۱. تحلیل جنگ استقلال و تأثیرات آن: بسیاری از پژوهش‌ها به بررسی ریشه‌های جنگ استقلال الجزایر و تأثیرات آن بر شکل‌گیری هویت ملی و ساختار سیاسی این کشور پرداخته است.

۲. سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی: پژوهش‌های زیادی به تحلیل سیاست‌های سوسیالیستی و اصلاحات اقتصادی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م و تأثیرات آن‌ها بر جامعه الجزایر اختصاص یافته‌اند.

۳. جریان‌های اسلام‌گرایی و بحران دهه ۱۹۹۰م: بحران سیاسی و جنگ داخلی در دهه ۱۹۹۰م و نقش جریان‌های اسلام‌گرا در این دوره، موضوع بسیاری از مطالعات بوده است.

۴. جنبش‌های اعتراضی و دموکراسی‌خواهی: در سال‌های اخیر، پژوهش‌های زیادی به تحلیل جنبش‌های اعتراضی مانند «حراک» و تقاضاهای مردمی برای تغییرات سیاسی پرداخته‌اند.

در ادامه، برخی از مهم‌ترین کتاب‌ها و منابع عربی معرفی می‌شوند که به بررسی جریان‌های تأثیرگذار در الجزایر پس از استقلال پرداخته‌اند:

۱. الجزائر: من الثورة الى الدولة، نویسنده: محمد حربی. این کتاب به تحلیل

- تحولات الجزایر از دوران جنگ استقلال تا تشکیل دولت مستقل می‌پردازد. نویسنده با بررسی نقش جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) و سیاست‌های اولیه پس از استقلال، به چالش‌ها و دستاوردهای این دوره اشاره می‌کند.
۲. الجزائر: الدولة والمجتمع، نویسنده: عبدالقادر فضیل. کتاب به بررسی رابطه دولت و جامعه در الجزایر پس از استقلال مبادرت می‌ورزد. نویسنده با تحلیل سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت، به تأثیرات این سیاست‌ها بر ساختارهای اجتماعی و سیاسی الجزایر اشاره می‌کند.
۳. الاسلاميون في الجزائر: من المعارضة إلى السلطة، نویسنده: عبدالوهاب رفیقی. این کتاب نقش جریان‌های اسلام‌گرا در الجزایر، به‌ویژه جبهه نجات اسلامی (FIS) و تأثیر آن‌ها بر تحولات سیاسی این کشور را بررسی می‌نماید. نویسنده به تحلیل بحران دهه ۱۹۹۰م و جنگ داخلی نیز می‌پردازد.
۴. الجزائر: أزمة الهوية و الديمقراطية، نویسنده: مصطفى الاشرف. این کتاب بحران‌های هویتی و سیاسی در الجزایر را پس از استقلال بررسی می‌نماید. نویسنده با تحلیل جنبش‌های اعتراضی و تقاضاهای مردمی برای دموکراسی، به چالش‌های پیش روی این کشور در مسیر تحولات سیاسی اشاره می‌کند.
۵. حراك الجزائر: الثورة الشعبية و مستقبل الديمقراطية، نویسنده: سمیر عطاالله. این کتاب جنبش اعتراضی «حراک» را که در سال ۲۰۱۹م آغاز شد، تحلیل می‌کند. نویسنده با بررسی خواسته‌های مردمی و واکنش‌های دولت، به آینده دموکراسی و تحولات سیاسی در الجزایر اشاره می‌نماید.
۶. الجزائر: التاريخ السياسي الحديث، نویسنده: محمد العربي الزبيري. این کتاب به بررسی تاریخ سیاسی الجزایر از دوران استعمار تا دوران معاصر می‌پردازد. نویسنده با تحلیل تحولات سیاسی و نقش جریان‌های گوناگون، به چالش‌ها و دستاوردهای این کشور در مسیر استقلال و پس از آن اشاره می‌کند.
۷. الجزائر: من الاستقلال إلى الحراك، نویسنده: خالد نزار. این کتاب تحولات

الجزایر از زمان استقلال تا جنبش اعتراضی «حراک» را از نظر می‌گذرانند. نویسندگان با تحلیل جریان‌های سیاسی و اجتماعی، به چالش‌ها و فرصت‌های پیش روی این کشور اشاره می‌کند.

۱. جریان ملی‌گرا و حزب جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN)

پس از استقلال، جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) حزب حاکم در الجزایر بود. این حزب که نقش اصلی را در جنگ استقلال ایفا کرده بود، نماد ملی‌گرایی و مبارزه ضد استعماری به شمار می‌رفت. در ابتدا، با شعارهای سوسیالیستی و عدالت‌خواهانه به قدرت رسید و سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز و ملی‌سازی صنایع را در پیش گرفت. با این حال، به مرور زمان، FLN با چالش‌های داخلی و انتقادات فزاینده‌ای روبه‌رو شد. ناکارآمدی اقتصادی، فساد اداری و سرکوب مخالفان، برخی از مشکلاتی بود که به تضعیف جایگاه این حزب انجامید. در دهه ۱۹۸۰ م، با تشدید بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، FLN نفوذ خود را در میان مردم از دست داد. جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) در نوامبر ۱۹۵۴ م، با هدف پایان دادن به استعمار فرانسه تأسیس شد و رهبری جنگ استقلال الجزایر (۱۹۶۲-۱۹۵۴ م) را بر عهده گرفت. این حزب با ادغام گروه‌های گوناگون مبارز، مانند جناح‌های چپ، ملی‌گرا و اسلام‌گرا، به نماد وحدت ملی تبدیل شد. ایدئولوژی FLN ترکیبی از ملی‌گرایی ضد استعماری، سوسیالیسم عربی و هویت اسلامی بود. پس از استقلال در سال ۱۹۶۲ م، FLN تنها حزب قانونی بود و نظام تک‌حزبی را تثبیت کرد و خود را «حزب پیشرو انقلاب» نامید (سعدالله، ۱۹۹۲ م: ج ۲، ص ۸۹-۱۱۲).

۱-۱. حکمرانی پس از استقلال

- دوره احمد بن بلا (۱۹۶۵-۱۹۶۲ م): بن‌بلا نخستین رئیس‌جمهور الجزایر بود و سیاست‌های سوسیالیستی مانند ملی‌سازی زمین‌های کشاورزی (اصلاحات ارضی) و صنایع را آغاز کرد. وی بر ایجاد دولت

متمرکز و کاهش نفوذ نظامیان تأکید داشت؛ ولی اختلافات درون حزب و رویکرد اقتدارگرایانه‌اش، به کودتای ۱۹۶۵م به رهبری هواری بومدین انجامید.

عصر بومدین (۱۹۷۸-۱۹۶۵م): بومدین با شعار «انقلاب صنعتی و کشاورزی»، مدل اقتصاد دولتی را تقویت کرد. پروژه‌های کلانی مانند ساخت کارخانه‌ها، سدها و ملی‌سازی بخش نفت و گاز (م ۱۹۷۱) اجرا شد. وی همچنین با تبلیغ هویت عربی-اسلامی، آموزش عربی را اجباری کرد و نقش زبان فرانسوی را کم‌رنگ نمود. این سیاست‌ها به حاشیه‌رانی فرهنگ بربری (آمازیغ) انجامید و تنش‌های قومی را دامن زد (لونیسی، ۲۰۱۵: ص ۱۱۳-۱۲۰).

• دوران شاذلی بن جدید (۱۹۹۲-۱۹۷۹م): بن جدید در پاسخ به بحران اقتصادی ناشی از سقوط قیمت نفت در دهه ۱۹۸۰م، سیاست‌های لیبرال‌سازی اقتصادی را در پیش گرفت. خصوصی‌سازی نسبی و کاهش یارانه‌ها سبب افزایش نابرابری و ناآرامی‌های اجتماعی شد، مانند شورش اکتبر ۱۹۸۸م که با سرکوب خونین پایان یافت. این بحران، FLN را مجبور به پذیرش سیستم چندحزبی در سال ۱۹۸۹م کرد (بوحوش، ۱۹۹۷م: ص ۲۴۵-۲۸۰).

FLN در دو دهه نخست استقلال، با تکیه بر درآمدهای نفتی، زیرساخت‌ها و صنایع سنگین را گسترش داد؛ ولی وابستگی به نفت، اقتصاد را آسیب‌پذیر کرد. سیاست‌های سوسیالیستی به ایجاد طبقه بوروکراتیک فاسد انجامید که کنترل منابع را در دست داشتند. بحران بدهی‌های خارجی در دهه ۱۹۸۰م و کاهش قیمت نفت، دولت را مجبور به دریافت وام از صندوق بین‌المللی پول (IMF) کرد که مشروط به اجرای ریاضت اقتصادی بود (حری، ۱۹۹۴م: ص ۱۲۰-۱۵۰).

سرانجام در انتخابات محلی ۱۹۹۰م و پارلمانی ۱۹۹۱م، FLN به دلیل فساد و ناکارآمدی، اکثریت را به جبهه نجات اسلامی (FIS) واگذار کرد. کودتای نظامی

۱۹۹۲م که با حمایت FLN و لغو انتخابات انجام شد، به جنگ داخلی خونین (۱۹۹۲-۲۰۰۲م) منجر گردید. در این دوره، FLN به حاشیه رانده و نقش نظامیان و گروه‌های اسلام‌گرای مسلح پررنگ‌تر شد. پس از جنگ داخلی، FLN به تدریج با حمایت نظامیان به صحنه سیاسی بازگشت؛ ولی دیگر نتوانست هژمونی سابق را بازیابد. در سال ۱۹۹۹م، با پیروزی عبدالعزیز بوتفلیقه (نامزد مورد حمایت نظامیان) در انتخابات ریاست‌جمهوری، FLN بخشی از ائتلاف حاکم بود؛ ولی نقش اصلی در دستان نظامیان و شبکه‌های قدرت سنتی بود (خروبی، ۲۰۲۱م: ص ۲۹۷-۳۱۶).

در این میان باید به دستاوردهای FLN و ضعف‌های آن نیز اشاره کرد:

الف) دستاوردها: پایان دادن به استعمار فرانسه، ایجاد هویت ملی الجزایری و گسترش زیرساخت‌ها و صنایع ملی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م.

ب) ضعف‌ها: سرکوب مخالفان، مانند بربرها و چپ‌گرایان (مانند بهار بربری ۱۹۸۰م)، شکست در ایجاد دموکراسی و اقتصاد پایدار و تبدیل شدن به حزب بوروکراتیک فاسد، که انحصار قدرت را حفظ کرد (بلعور، ۲۰۰۳م: ص ۹۷-۱۰۲؛ بلعید، ۲۰۰۰م؛ الاشراف، ۱۹۸۳م: ص ۱۳۱-۱۳۲).

۲. جریان اسلام‌گرا

جریان‌های اسلام‌گرا در الجزایر، پیوسته با نگرش سلفی همراه بوده است. حرکت‌های سلفی به طور سازمان‌یافته در الجزایر از سال ۱۹۳۱م، زمانی که عبدالحمید بن بادیس جمعیت علمای مسلمان را بنا نمود، آغاز شد و جریان‌های سلفی در دهه‌های آغازین قرن بیستم در الجزایر با نام بن‌بادیس گره خورده است. وی که منادی اصلاح‌گرایی دینی و صیانت از میراث اسلامی و عربی الجزایر بود، تحت تأثیر اصلاح‌گرایی سید جمال‌الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده و رشید رضا قرار داشت؛ ولی بیش از همه، متأثر از دو تن از استادان خویش به نام‌های بشیر صفر و شیخ محمد نخلی بود. در این بین، نخلی گرایش‌های سلفی داشت. از دهه ۱۹۷۰م، جریان اسلام‌گرا به تدریج در الجزایر قدرت گرفت. این جریان، که ریشه در

نارضایتی‌های اجتماعی و اقتصادی داشت، جایگزینی برای حاکمیت FLN به شمار می‌رفت. جنبش‌های اسلام‌گرا مانند جنبش جامعه اسلامی (Mouvement de la Société Islamique) و بعدها جبهه نجات اسلامی (Front Islamique du Salut, FIS) با شعارهای مذهبی و انتقاد از فساد و بی‌عدالتی، توانستند حمایت گسترده‌ای در میان مردم به دست آورند. در انتخابات محلی سال ۱۹۹۰م و انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۱م، FIS به پیروزی چشمگیری دست یافت. این پیروزی سبب نگرانی نظامیان و نخبگان حاکم شد و در نهایت، به کودتای نظامی در سال ۱۹۹۲م انجامید. این کودتا، آغازگر دورانی از خشونت‌های سیاسی و جنگ داخلی بود که تا اواخر دهه ۱۹۹۰م ادامه یافت (سردارنیا، ۱۳۹۳ش: ص ۱۵۳-۱۵۴).

جریان‌های اسلام‌گرا در الجزایر پس از استقلال در سال ۱۹۶۲م، به تدریج به یکی از مهم‌ترین نیروهای سیاسی و اجتماعی تبدیل شدند. این جریان‌ها که ریشه در هویت اسلامی و نارضایتی‌های اجتماعی و اقتصادی داشتند، در دهه‌های ۱۹۷۰م و ۱۹۸۰م به طور فزاینده‌ای قدرت گرفتند و در نهایت، به یکی از اصلی‌ترین چالش‌های نظام حاکم تبدیل گشتند. در این بخش، به بررسی دقیق‌تر جریان‌های اسلام‌گرا در الجزایر و نقش آن‌ها در تحولات سیاسی و اجتماعی این کشور می‌پردازیم (رفیعی، بی-تا: ص ۴۵-۷۰؛ بوعزیز، ۱۹۸۷م: ص ۸۸-۹۱).

زمینه‌های ظهور اسلام‌گرایی در الجزایر، به عوامل متعددی بستگی دارد که در ادامه، به سه مورد اشاره خواهیم کرد:

۱. ریشه‌های تاریخی و فرهنگی: اسلام، همواره بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت ملی الجزایر بوده است. در دوران استعمار فرانسه، اسلام نماد مقاومت فرهنگی و سیاسی در برابر استعمارگران بود. پس از استقلال، جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) اسلام را بخشی از هویت ملی خود می‌دانست؛ ولی سیاست‌های سکولار و سوسیالیستی این حزب، نتوانست به طور کامل خواسته‌های مذهبی بخشی از جامعه را برآورده کند.

۲. نارضایتی‌های اجتماعی و اقتصادی: شکست سیاست‌های اقتصادی FLN در دهه ۱۹۸۰م، به افزایش فقر، بیکاری و نابرابری‌های اجتماعی انجامید. این شرایط، زمینه مناسبی برای رشد جریان‌های اسلام‌گرا فراهم کرد. فساد گسترده در دولت و نهادهای حاکم، اعتماد مردم به نظام سیاسی را کاهش داد و اسلام‌گرایان را جایگزین تغییر مطرح کرد.

۳. تأثیر انقلاب اسلامی ایران: انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ش، الهام‌بخش بسیاری از اسلام‌گرایان در الجزایر و دیگر کشورهای منطقه بود. این انقلاب نشان داد که اسلام می‌تواند ایدئولوژی سیاسی قدرتمندی باشد که نظام‌های حاکم را به چالش بکشد (فوزی، ۱۳۹۲ش: ص ۱۳۹-۱۴۰).

۱-۲. جنبش‌های اصلی اسلام‌گرا

الف) جنبش جامعه اسلامی (Mouvement de la Société Islamique, MSI)

در دهه ۱۹۷۰م، جنبش‌های اسلام‌گرای غیررسمی مانند جماعت اسلامی (الجماعة الإسلامية) به رهبری عبداللطیف سلطانی و محفوظ نحناح شکل گرفتند. این گروه‌ها به تبلیغ اسلام سیاسی و انتقاد از فساد و بی‌عدالتی می‌پرداختند. این جنبش‌ها عمدتاً فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی داشتند و به دنبال ایجاد جامعه اسلامی از پایین بودند.

ب) جبهه نجات اسلامی (Front Islamique du Salut, FIS)

در سال ۱۹۸۹م، با اصلاح قانون اساسی و اجازه تشکیل احزاب سیاسی، جبهه نجات اسلامی (FIS) به رهبری عباس مدنی و علی بلحاج تأسیس شد. FIS به سرعت به بزرگ‌ترین نیروی مخالف FLN تبدیل شد. ایدئولوژی FIS ترکیبی از اسلام سیاسی، انتقاد از فساد و وعده ایجاد دولت اسلامی بود. این حزب توانست حمایت گسترده‌ای در میان جوانان، فقرا و طبقات محروم جامعه به دست آورد.

۲-۲. موج اسلام‌گرایی در دهه ۱۹۹۰م

در انتخابات محلی سال ۱۹۹۰م، FIS به پیروزی چشمگیری دست یافت و کنترل

بسیاری از شهرداری‌ها و استان‌ها را به دست گرفت. در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۱م، FIS در دور اول با کسب بیش از ۴۷ درصد آرا، اکثریت کرسی‌ها را به دست آورد. این پیروزی، نظام حاکم و به‌ویژه نظامیان را به وحشت انداخت. در ژانویه ۱۹۹۲م، نظامیان با حمایت FLN و دیگر گروه‌های سکولار، دولت را سرنگون کردند و انتخابات را لغو نمودند. این کودتا به سرکوب اسلام‌گرایان و دستگیری رهبران FIS انجامید. لغو انتخابات و سرکوب اسلام‌گرایان، به آغاز جنگ داخلی (۱۹۹۲-۲۰۰۲م) منجر شد. در این دوره، گروه‌های اسلام‌گرای مسلح مانند گروه اسلامی مسلح (GIA) و جبهه اسلامی نجات (AIS) به مبارزه مسلحانه با دولت و نیروهای امنیتی پرداختند. جنگ داخلی دهه ۱۹۹۰م، یکی از خونین‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر الجزایر بود. در این جنگ، ده‌ها هزار نفر کشته شدند و خشونت‌های گسترده‌ای بر ضد غیرنظامیان، روشنفکران و روزنامه‌نگاران صورت گرفت. گروه‌های اسلام‌گرای مسلح مانند GIA، به دلیل تاکتیک‌های خشونت‌آمیز و حملات تروریستی، به تدریج حمایت مردمی خود را از دست دادند (بلعلیا، ۲۰۰۹: ص ۲۵۶).

دولت الجزایر با حمایت نظامیان، سیاست‌های سرکوب‌گرایانه‌ای را بر ضد اسلام‌گرایان در پیش گرفت. هزاران نفر دستگیر، زندانی یا اعدام شدند و فعالیت‌های اسلام‌گرایان به شدت محدود گردید. در سال ۱۹۹۷م، دولت با تصویب قانون مصالحه ملی، به برخی از اسلام‌گرایان اجازه داد سلاح‌های خود را بر زمین بگذارند و به زندگی عادی بازگردند. جنگ داخلی به تضعیف جریان‌های اسلام‌گرای مسلح انجامید و به بحران‌های اجتماعی و اقتصادی دامن زد. این دوره همچنین سبب شد الجزایر در جهان به کشوری با مشکلات امنیتی و حقوق بشری شناخته شود.

۲-۳. جریان‌های اسلام‌گرا در پایان قرن بیستم

پس از جنگ داخلی، FIS نیروی سیاسی عمده تضعیف‌شده بود؛ ولی جریان‌های اسلام‌گرای جدیدی مانند جنبش جامعه صلح (MSP) به رهبری محفوظ نحناح

ظهور کردند. این گروه‌ها به دنبال مشارکت در سیستم سیاسی و دوری از خشونت بودند. جریان‌های اسلام‌گرا در الجزایر، تأثیرات عمیقی بر سیاست و جامعه این کشور گذاشتند. این جریان‌ها نشان دادند که اسلام می‌تواند نیروی سیاسی قدرتمندی باشد که نظام‌های حاکم را به چالش می‌کشد. با این حال، سرکوب شدید و جنگ داخلی، به تضعیف اسلام‌گرایی رادیکال و تقویت جریان‌های معتدل‌تر انجامید. از دل جریان‌های اسلام‌گرا، داعش مغرب اسلامی و نیروهای شاخص و میانی در القاعده و داعش (عراق و شام) ظهور کردند.

۳. جریان نظامی‌گری

نیروهای نظامی، همواره، نقش مهمی در سیاست الجزایر ایفا کرده‌اند. پس از استقلال، ارتش یکی از پایه‌های اصلی قدرت در کنار FLN بود. در دهه ۱۹۹۰م، با تشدید بحران‌های سیاسی و ظهور اسلام‌گرایان، ارتش به طور مستقیم وارد عرصه سیاست شد و با کودتا، قدرت را در دست گرفت. نظامیان با سرکوب شدید مخالفان و اسلام‌گرایان، کوشیدند ثبات را به کشور بازگردانند. با این حال، این دوره با نقض گسترده حقوق بشر و خشونت‌های سیاسی همراه بود. نقش نظامیان در سیاست الجزایر تا پایان قرن بیستم و حتی پس از آن ادامه یافت. نیروهای نظامی در الجزایر پس از استقلال در سال ۱۹۶۲م، همواره یکی از اصلی‌ترین بازیگران سیاسی و اجتماعی این کشور بوده‌اند. نقش نظامیان در تحولات سیاسی الجزایر به حدی پررنگ بوده است که برخی از تحلیل‌گران، الجزایر را نظام نظامی - سیاسی توصیف می‌کنند. در این بخش، به بررسی دقیق‌تر نقش و تأثیر جریان نظامیان در الجزایر از سال ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۰م می‌پردازیم.

در دوران جنگ استقلال (۱۹۵۴-۱۹۶۲م)، ارتش آزادی‌بخش ملی (ALN) که شاخه نظامی جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) به شمار می‌رفت، نقش کلیدی در مبارزه با استعمار فرانسه ایفا کرد. پس از استقلال، ALN به ارتش ملی خلق (ANP) تبدیل

شد و یکی از پایه‌های اصلی نظام جدید الجزایر لقب گرفت. نظامیان از همان ابتدا نیروی سیاسی قدرتمندی در الجزایر بودند. آن‌ها مسئولیت امنیت ملی را بر عهده داشتند و در تصمیم‌گیری‌های کلیدی سیاسی نیز نقش ایفا می‌کردند (سامی ابراهیم، ۲۰۱۰م: ص ۱۴).

۳-۱. نقش نظامیان در تحکیم قدرت (۱۹۶۲-۱۹۷۸م)

۱. کودتای ۱۹۶۵م و به قدرت رسیدن هواری بومدین: در سال ۱۹۶۵م، هواری بومدین، وزیر دفاع و یکی از رهبران نظامی، با انجام کودتای بدون خون‌ریزی، احمد بن‌بلا، نخستین رئیس‌جمهور الجزایر را برکنار کرد. بومدین با حمایت نظامیان، سیزده سال بر الجزایر حکومت کرد و سیاست‌های سوسیالیستی و ملی‌گرایانه‌ای در پیش گرفت. او با تقویت نقش ارتش، آن را به یکی از پایه‌های اصلی قدرت تبدیل نمود.

۲. نقش نظامیان در اقتصاد: در دوران بومدین، نظامیان در سیاست و اقتصاد نقش پررنگی ایفا کردند. بسیاری از پروژه‌های بزرگ اقتصادی و صنعتی تحت نظارت مستقیم ارتش اجرا شدند. نظامیان با کنترل بخش‌های کلیدی اقتصاد، به طبقه نخبه نظامی - اقتصادی تبدیل شدند که منافع خود را در حفظ وضع موجود می‌دیدند.

۳-۲. نقش نظامیان در بحران‌های دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م

نقش‌آفرینی نظامیان در دهه هشتاد و نود را می‌توان در سه موضوع بسیار مهم دنبال کرد:

۱. مرگ بومدین و انتقال قدرت: پس از مرگ بومدین در سال ۱۹۷۸م، نظامیان نقش کلیدی در انتخاب شاذلی بن‌جدید به ریاست جمهوری ایفا کردند. بن‌جدید در ابتدا تلاش کرد نقش نظامیان را در سیاست کاهش دهد؛ ولی به تدریج مجبور به همکاری با آن‌ها شد.

۲. شورش اکتبر ۱۹۸۸م و اصلاحات سیاسی: در اکتبر ۱۹۸۸م، الجزایر شاهد قیام مردمی بر ضد فساد، بیکاری و نابرابری‌های اجتماعی بود. این شورش با سرکوب خونین نظامیان پایان یافت؛ ولی به اصلاحات سیاسی محدودی مانند

اجازه تشکیل احزاب سیاسی انجامید. با این حال، نظامیان همچنان کنترل اصلی را در دست داشتند و از هرگونه تغییر اساسی، که به تضعیف قدرت آن‌ها بینجامد، جلوگیری می‌کردند.

۳. کودتای ۱۹۹۲م و جنگ داخلی: در ژانویه ۱۹۹۲م، پس از پیروزی جبهه نجات اسلامی (FIS) در انتخابات پارلمانی، نظامیان با انجام کودتا، دولت را سرنگون کردند و انتخابات را لغو نمودند. این کودتا به آغاز جنگ داخلی (۱۹۹۲-۲۰۰۲م) منجر شد. در زمان جنگ داخلی، نظامیان نقش اصلی را در سرکوب اسلام‌گرایان و حفظ امنیت ملی ایفا کردند. آن‌ها با استفاده از تاکتیک‌های شدید، توانستند گروه‌های اسلام‌گرای مسلح را تضعیف کنند.

۳-۳. نقش نظامیان در پایان قرن بیستم

در سال ۱۹۹۹م، نظامیان از عبدالعزیز بوتفلیقه، دیپلمات سابق و نزدیک به حلقه قدرت، حمایت کردند تا رئیس‌جمهور شود. بوتفلیقه با وعده پایان دادن به جنگ داخلی و بازگرداندن ثبات، توانست حمایت گسترده‌ای به دست آورد. با این حال، بوتفلیقه به شدت وابسته به حمایت نظامیان بود و نقش آن‌ها را در سیاست تقویت کرد. سرانجام در سال ۱۹۹۹م، بوتفلیقه با طرح مصالحه ملی، به بسیاری از اسلام‌گرایان اجازه داد سلاح‌های خود را زمین بگذارند و به زندگی عادی بازگردند. این طرح با حمایت نظامیان اجرا شد و به تدریج، به خشونت‌های سیاسی پایان داد.

۳-۴. ویژگی‌های جریان نظامیان در الجزایر

۱. کنترل نهادهای امنیتی و اطلاعاتی: نظامیان در الجزایر، ارتش و نهادهای امنیتی و اطلاعاتی قدرتمندی مانند وزارت دفاع و اداره امنیت نظامی (DRS) را کنترل می‌کردند. این نهادها نقش کلیدی در سرکوب مخالفان و حفظ ثبات سیاسی ایفا می‌نمودند.
۲. شبکه‌های قدرت و فساد: نظامیان در الجزایر به شبکه قدرتمندی از منافع اقتصادی و سیاسی تبدیل شده بودند. آن‌ها با کنترل بخش‌های کلیدی اقتصاد، مانند

نفت و گاز، به الیگارشی نظامی - اقتصادی تبدیل شدند که منافع خود را در حفظ وضع موجود می‌دیدند.

۳. نقش در سیاست خارجی: نظامیان در تعیین سیاست خارجی الجزایر نیز نقش مهمی ایفا می‌کردند. آن‌ها به‌ویژه در مسائل امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی، مانند بحران صحرای غربی و روابط با فرانسه، تصمیم‌گیری‌های کلیدی انجام می‌دادند.

۴. جریان چپ‌گرا و مارکسیسم

در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م، جریان‌های چپ‌گرا و مارکسیستی نیز در الجزایر حضور داشتند. این جریان‌ها که عمدتاً متأثر از جنبش‌های انقلابی جهانی بودند، به انتقاد از سیاست‌های FLN و تلاش برای ایجاد تغییرات رادیکال در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی می‌پرداختند. با این حال، به دلیل سرکوب شدید به‌وسیله دولت و نفوذ محدود در مردم، این جریان‌ها نتوانستند به جایگاه مهمی در سیاست الجزایر دست یابند.

جریان‌های چپ و سوسیالیستی در الجزایر پس از استقلال در سال ۱۹۶۲م، یکی از نیروهای سیاسی مهم در صحنه این کشور بودند. این جریان‌ها که عمدتاً متأثر از ایدئولوژی‌های مارکسیستی و سوسیالیستی بودند، ایجاد تغییرات رادیکال در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی الجزایر را دنبال می‌کردند. با این حال، به دلیل سرکوب شدید به‌وسیله دولت و رقابت با جریان‌های دیگر مانند ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی، این جریان‌ها نتوانستند به جایگاه مهمی در سیاست الجزایر دست یابند. در این بخش، به بررسی دقیق‌تر جریان‌های چپ و سوسیالیستی در الجزایر از سال ۱۹۶۲م تا ۲۰۰۰م می‌پردازیم.

جریان‌های چپ در الجزایر ریشه در مبارزات ضداستعماری و جنبش‌های کارگری داشتند. در دوران استعمار فرانسه، برخی از گروه‌های چپ‌گرا به همراه جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) در جنگ استقلال شرکت کردند. پس از استقلال، برخی از این گروه‌ها به انتقاد از سیاست‌های FLN پرداختند و خواستار ایجاد تغییرات رادیکال

در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی شدند (بلاح، ۲۰۰۶: ج ۱، ص ۳۰۵-۳۳۰)
جریان‌های چپ در الجزایر تحت تأثیر ایدئولوژی‌های مارکسیستی و سوسیالیستی
جهانی، مانند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م روسیه و جنبش‌های ضداستعماری در آفریقا و
آسیا قرار داشتند. این جریان‌ها به دنبال ایجاد جامعه سوسیالیستی مبتنی بر عدالت
اجتماعی، برابری اقتصادی و ملی‌سازی صنایع بودند.

۴-۱. جنبش‌های اصلی چپ و سوسیالیستی

۱. حزب پیش‌تاز سوسیالیست (PAGS)

حزب پیش‌تاز سوسیالیست (Parti de l'Avant-Garde Socialiste, PAGS)
یکی از مهم‌ترین جریان‌های چپ در الجزایر بود. این حزب در سال ۱۹۶۶م جانشین
حزب کمونیست الجزایر (PCA) بود. PAGS به دنبال ایجاد سیستم سوسیالیستی
مبتنی بر اصول مارکسیستی - لنینیستی بود و از سیاست‌های ملی‌سازی و برنامه‌ریزی
متمرکز حمایت می‌کرد. با این حال، PAGS به دلیل سرکوب شدید به وسیله دولت و
رقابت با FLN، نتوانست به نیروی سیاسی عمده تبدیل شود.

۲. جنبش‌های کارگری و سندیکاها

جنبش‌های کارگری و سندیکاها نیز بخشی از جریان‌های چپ در الجزایر به شمار
می‌رفتند. این گروه‌ها به دنبال بهبود شرایط کار و دستمزد کارگران و ایجاد سیستم
اقتصادی عادلانه‌تر بودند. اتحادیه عمومی کارگران الجزایر (UGTA) یکی از
مهم‌ترین سازمان‌های کارگری بود که در ابتدا از سیاست‌های FLN حمایت می‌کرد؛
ولی به تدریج به انتقاد از فساد و ناکارآمدی دولت پرداخت.

۳. گروه‌های چپ‌گرای مستقل

افزون بر PAGS، گروه‌های چپ‌گرای مستقل دیگری نیز در الجزایر فعالیت
می‌کردند. این گروه‌ها بیشتر متشکل از روشنفکران، دانشجویان و کارگران بودند که
ایجاد تغییرات رادیکال را در جامعه دنبال می‌نمودند. برخی از این گروه‌ها به مبارزه

مسلحانه روی آوردند؛ ولی به دلیل سرکوب شدید به وسیله دولت، نتوانستند به موفقیت‌های چشمگیری دست یابند.

۴-۲. چالش‌ها و محدودیت‌های جریان‌های چپ

۱. سرکوب به وسیله دولت: جریان‌های چپ در الجزایر، همواره، با سرکوب شدید دولت روبه‌رو بودند. FLN که حزب حاکم بود، هرگونه مخالفت را سرکوب می‌کرد و جریان‌های چپ را تهدیدی برای ثبات سیاسی می‌دید. در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰م، بسیاری از رهبران و فعالان چپ‌گرا دستگیر، زندانی یا تبعید شدند.

۲. رقابت با جریان‌های دیگر: جریان‌های چپ در الجزایر با رقابت شدید جریان‌های دیگر، به‌ویژه اسلام‌گرایان، روبه‌رو بودند. در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م، با رشد جریان‌های اسلام‌گرا، جریان‌های چپ به حاشیه رانده شدند. اسلام‌گرایان با استفاده از شعارهای مذهبی و انتقاد از فساد، توانستند حمایت گسترده‌ای در میان مردم به دست آورند؛ درحالی‌که جریان‌های چپ نتوانستند به طور مؤثر با این جریان‌ها رقابت کنند.

۳. شکاف‌های داخلی: جریان‌های چپ در الجزایر با شکاف‌های داخلی و اختلافات ایدئولوژیکی روبه‌رو بودند. برخی از گروه‌ها مبارزه مسلحانه را دنبال می‌کردند؛ درحالی‌که دیگران به دنبال مشارکت در سیستم سیاسی بودند. این شکاف‌ها به تضعیف جریان‌های چپ و کاهش توانایی آن‌ها در بسیج حمایت مردمی انجامید (زبیر رشید، ۲۰۱۳م: ص ۱۴۳-۱۵۱).

۴-۴. نقش جریان‌های چپ در تحولات سیاسی

نقش‌آفرینی جریان‌های چپ را می‌توان در دو دسته دهه ۶۰ - ۷۰ و ۸۰ - ۹۰ خلاصه کرد:

در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م، جریان‌های چپ به انتقاد از سیاست‌های FLN پرداختند و خواستار ایجاد تغییرات رادیکال در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی

شدند. با این حال، به دلیل سرکوب شدید دولت، این جریان‌ها نتوانستند به موفقیت‌های چشمگیری دست یابند.

در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م، با تشدید بحران‌های اقتصادی و اجتماعی، جریان‌های چپ به حاشیه رانده شدند و جریان‌های اسلام‌گرا نیروی اصلی مخالف دولت بودند. در زمان جنگ داخلی دهه ۱۹۹۰م، برخی از گروه‌های چپ به مبارزه مسلحانه بر ضد دولت و اسلام‌گرایان پرداختند؛ ولی نتوانستند به موفقیت‌های چشمگیری دست یابند (بوعیز، ۱۹۸۷م: ص ۸۸-۱۰۲).

۵. جریان بربریس (Amazigh Movement)

جریان بربریس یا جنبش آمازیغ، نماینده هویت و فرهنگ بربری در الجزایر بود. این جریان که از دهه ۱۹۶۰م آغاز شد، به دنبال به رسمیت شناختن زبان و فرهنگ بربری در برابر سیاست‌های عربی‌سازی دولت بود. بربرها که بخش درخور توجهی از جمعیت الجزایر را تشکیل می‌دهند، همواره با تبعیض و محرومیت روبه‌رو بودند. در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م، جنبش آمازیغ با سازمان‌دهی بهتر و فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی، توانست توجه بیشتری را به خود جلب کند. این جریان در نهایت به رسمیت شناختن زبان بربری (تمازیغت) را در قانون اساسی الجزایر به دست آورد. جریان‌شناسی بربرها در الجزایر از سال ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۰م موضوعی پیچیده و چندوجهی است که ریشه در تاریخ، فرهنگ و سیاست این کشور دارد. بربرها (آمازیغ‌ها) یکی از قدیمی‌ترین ساکنان شمال آفریقا هستند و هویت فرهنگی و زبانی متمایزی دارند. در الجزایر، بربرها بیشتر در منطقه‌ای به نام قبایل (Kabylie) زندگی می‌کنند. از زمان استقلال الجزایر در سال ۱۹۶۲ تا سال ۲۰۰۰م، جریان‌های فکری و سیاسی مرتبط با بربرها تحولات زیادی را پشت سر گذاشته‌اند (العمری، ۲۰۰۳م: ص ۲۰۵-۲۰۶).

بربرها یا آمازیغ‌ها ساکنان بومی شمال آفریقا هستند که پیش از ورود اعراب و اسلام به این منطقه، در آنجا زندگی می‌کردند. زبان و فرهنگ آمازیغی با وجود

فشارهای تاریخی و فرهنگی، همچنان پابرجا مانده است. پس از استقلال الجزایر از فرانسه در سال ۱۹۶۲م، دولت جدید به رهبری جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) سیاست‌های عرب‌سازی را در پیش گرفت. این سیاست‌ها شامل ترویج زبان عربی در قالب زبان رسمی و ملی و نادیده گرفتن زبان و فرهنگ آمازیگی بود. این اقدامات با مقاومت بربرها روبه‌رو شد؛ زیرا آن‌ها این سیاست‌ها را تلاشی برای حذف هویت فرهنگی خود می‌دانستند.

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م، بربرها شروع به سازمان‌دهی جنبش‌های فرهنگی و سیاسی برای دفاع از حقوق خود کردند. یکی از مهم‌ترین این جنبش‌ها، جنبش بهار بربرها (Printemps berbère) بود که در سال ۱۹۸۰م به اوج خود رسید. این جنبش در واکنش به ممنوعیت سخنرانی‌های مرتبط با فرهنگ و زبان آمازیگی شکل گرفت و به یکی از مهم‌ترین اعتراض‌های بربرها در تاریخ الجزایر تبدیل شد (سعدالله، ۲۰۰۰م: ج ۴، ص ۳۲۰-۳۲۵).

بهار بربرها نقطه عطفی در مبارزات بربرها برای به رسمیت شناخته شدن هویت فرهنگی و زبانی آن‌ها بود. در آوریل ۱۹۸۰م، دولت الجزایر سخنرانی‌ای را در «دانشگاه تیزی وزو» ممنوع کرد که قرار بود درباره فرهنگ و زبان آمازیگی باشد. این اقدام سبب اعتراض‌های گسترده در منطقه کابیلیه شد. دولت با سرکوب شدید، به این اعتراض‌ها پاسخ داد؛ ولی این جنبش سبب شد که مسائل بربرها به یکی از موضوعات اصلی در سیاست الجزایر تبدیل شود. در دهه ۱۹۹۰م، الجزایر وارد دوره‌ای از خشونت‌های سیاسی شد که به جنگ داخلی معروف است. در این دوره، جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) و گروه‌های اسلام‌گرا درگیر مبارزات خونینی بودند. بربرها در این دوره نیز به دفاع از حقوق خود ادامه دادند؛ ولی فضای سیاسی کشور به قدری آشفته بود که مسائل فرهنگی و زبانی آن‌ها در اولویت دوم قرار گرفت. با این حال، جنبش‌های بربرها همچنان فعال بودند و به دنبال به رسمیت شناخته شدن حقوق خود در قانون اساسی بودند (الزیری، ۱۹۹۹م: ج ۲، ص ۲۲۰-۲۲۵).

۵-۱. تشکیل جنبش خودمختاری کابیلیه (MAK)

در اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ م، جنبش‌های بربرها به سمت خواسته‌های خودمختاری پیش رفتند. یکی از مهم‌ترین این جنبش‌ها، جنبش خودمختاری کابیلیه (Mouvement pour l'autonomie de la Kabylie, MAK) بود که خواستار خودمختاری منطقه کابیلیه در چارچوب دولت الجزایر شد. این جنبش نشان‌دهنده تحول در خواسته‌های بربرها از به رسمیت شناخته شدن فرهنگی به سمت خودمختاری سیاسی بود. در سال ۲۰۰۱ م، الجزایر شاهد یکی از بزرگ‌ترین اعتراض‌های بربرها بود که به قیام سیاه‌بهار (Printemps Noir) معروف شد. این اعتراض‌ها در واکنش به کشته شدن یکی از جوانان بربر به دست نیروهای امنیتی آغاز شد و به سرعت به سراسر منطقه کابیلیه گسترش یافت. دولت با سرکوب شدید پاسخ داد و بیش از صد نفر کشته شدند. این قیام سبب شد که دولت سرانجام، به برخی از خواسته‌های بربرها، مانند به رسمیت شناختن زبان آمازیغی تن دهد (زوزو، ۲۰۱۲ م: ج ۱، ص ۷۵۹؛ سعیدونی، ۲۰۰۰ م: ص ۲۰۵).

۵-۲. جریان‌های فکری و سیاسی بربرها

در این دوره (۲۰۰۰-۱۹۶۲ م)، جریان‌های فکری و سیاسی گوناگونی در میان بربرها شکل گرفت. برخی از این جریان‌ها بر حفظ هویت فرهنگی و زبانی متمرکز بودند؛ در حالی که برخی دیگر خواستار خودمختاری یا حتی استقلال کامل منطقه کابیلیه بودند. جنبش‌هایی مانند جبهه نیروهای سوسیالیست (FFS) و جنبش فرهنگ دموکراسی (RCD) نیز در این دوره فعال بودند و به نمایندگی از منافع بربرها، در صحنه سیاسی الجزایر فعالیت می‌کردند (بن‌خده، ۲۰۱۲ م: ص ۲۳۸-۲۳۹).

۶. بررسی تحلیلی تأثیرات بلندمدت جریان‌های تأثیرگذار پس از استقلال الجزایر

دوره‌ی ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۰ م در تاریخ معاصر الجزایر را می‌توان یکی از پرتلاطم‌ترین و سرنوشت‌سازترین ادوار سیاسی و اجتماعی این کشور دانست. این دوره که با

استقلال الجزایر از استعمار فرانسه آغاز شد، با چرخش‌های ایدئولوژیک، بحران‌های هویتی، و منازعات قدرت میان جریان‌های مختلف فکری و سیاسی همراه بود. از این‌رو، بررسی تحلیلی و راهبردی این مرحله، درک عمیق‌تری از چرایی تحولات کنونی الجزایر و مسیر آینده‌ی آن به دست می‌دهد. در ادامه، ابعاد استراتژیک و پیامدهای بلندمدت این تحولات در هفت محور اصلی تحلیل می‌شود.

۱. تضاد بنیادین میان ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های این دوره، تضاد ساختاری میان دو گفتمان مسلط، یعنی ملی‌گرایی انقلابی «جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی (FLN)» و اسلام‌گرایی سیاسی «جبهه‌ی نجات اسلامی (FIS)» بود. FLN که پس از استقلال به نماد وحدت ملی و مبارزه با استعمار بدل شده بود، در عمل با گرایش‌های سوسیالیستی و سکولاریستی خود، بخش بزرگی از جامعه‌ی مذهبی را از خود بیگانه ساخت. در مقابل، FIS با شعار بازگشت به ارزش‌های اسلامی و عدالت اجتماعی، توانست پایگاه وسیعی در میان اقشار محروم و جوانان شهری به دست آورد. این تقابل سرانجام در دهه‌ی ۱۹۹۰م به بحرانی عمیق و خونین منجر شد که نه تنها مشروعیت ساختار سیاسی را تضعیف کرد، بلکه نوعی بی‌اعتمادی تاریخی میان نیروهای دینی و نهادهای رسمی قدرت ایجاد نمود. از منظر راهبردی، این شکاف هویتی هنوز نیز در گفتمان سیاسی الجزایر قابل مشاهده است و مانعی در مسیر تحقق اجماع ملی به شمار می‌آید.

۲. نقش تثبیت‌شده‌ی نظامیان در سیاست

از همان آغاز استقلال، ارتش الجزایر به عنوان ستون فقرات قدرت سیاسی ایفای نقش کرد. نظامیان خود را وارث مستقیم انقلاب استقلال می‌دانستند و بنابراین، مشروعیت مداخله در سیاست را برای حفظ «ثبات و وحدت ملی» بدیهی می‌شمردند. کودتای ۱۹۹۲م علیه پیروزی اسلام‌گرایان در انتخابات، نقطه‌ی عطفی در تثبیت نقش سیاسی ارتش بود. در نتیجه، ساختار حکمرانی الجزایر به الگویی

«نیمه‌اقتدارگرا» تبدیل شد؛ الگویی که در آن نهادهای مدنی و حزبی وجود دارند، اما تصمیم‌گیری‌های کلان در دست نخبگان نظامی باقی مانده است. از منظر استراتژیک، استمرار چنین وضعیتی، ضمن تأمین نسبی ثبات، مانع از توسعه‌ی دموکراتیک و تحول نهادی پایدار شده است.

۳. بحران هویت و چالش بربریسیم

مسئله‌ی هویت یکی از گره‌های تاریخی جامعه‌ی الجزایر است. گرچه گفتمان رسمی دولت بر «عروبت» و «اسلامیت» تأکید داشت، اما جنبش‌های آمازیغ (بربر) از دهه‌ی ۱۹۷۰م به تدریج به نیرویی تأثیرگذار بدل شدند. این جنبش‌ها خواهان به رسمیت شناختن زبان و فرهنگ بربری به عنوان بخشی از هویت ملی بودند. سرکوب‌های اولیه نتوانست این مطالبات را خاموش کند و در نهایت، دولت در دهه‌ی ۱۹۹۰م ناگزیر به پذیرش برخی اصلاحات فرهنگی و آموزشی شد. با این حال، بحران هویت هنوز یکی از محورهای اصلی تنش اجتماعی است. از منظر راهبردی، ناتوانی در ایجاد چارچوبی جامع برای همزیستی فرهنگی میان عرب‌ها و بربرها، همچنان تهدیدی برای انسجام ملی محسوب می‌شود.

۴. ناکامی اصلاحات اقتصادی و استمرار وابستگی نفتی

از دهه‌ی ۱۹۸۰م به بعد، الجزایر با تشدید بحران‌های اقتصادی و کاهش قیمت نفت، به سمت اصلاحات اقتصادی لیبرالی حرکت کرد. سیاست‌های خصوصی‌سازی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و کاهش دخالت دولت، قرار بود ساختار اقتصاد دولتیِ ناکارآمد را اصلاح کند. اما این سیاست‌ها در عمل به دلیل فساد گسترده، ضعف نهادهای نظارتی و مقاومت بوروکراسی، به نتایج مورد نظر نرسید. پیامد آن، افزایش بیکاری، نابرابری طبقاتی و گسترش نارضایتی اجتماعی بود. از دیدگاه استراتژیک، وابستگی ساختاری اقتصاد الجزایر به نفت و گاز، همچنان بزرگ‌ترین مانع در مسیر توسعه‌ی پایدار و تنوع‌بخشی اقتصادی است.

۵. جنگ داخلی دهه‌ی ۱۹۹۰ م و پیامدهای اجتماعی - سیاسی آن

جنگ داخلی موسوم به «دهه‌ی سیاه» (۱۹۹۱-۲۰۰۰ م) نقطه‌ی عطفی در تاریخ معاصر الجزایر است. این درگیری خونین، که از لغو انتخابات و سرکوب اسلام‌گرایان آغاز شد، بیش از ۱۵۰ هزار قربانی برجای گذاشت و کشور را در وضعیتی از ترس، بی‌اعتمادی و فروپاشی اجتماعی فرو برد. دولت با به‌کارگیری سیاست «آشتی ملی» در سال‌های پایانی قرن بیستم کوشید زخم‌های این دوران را التیام بخشد، اما آثار روانی، سیاسی و امنیتی آن هنوز ادامه دارد. این تجربه تاریخی، ساختار قدرت را به سمت امنیت‌محوری سوق داد و فرهنگ سیاسی الجزایر را با نوعی هراس از دگرگونی سریع همراه کرد.

۶. چالش گذار به قرن بیست‌ویکم

در آستانه‌ی قرن بیست‌ویکم، الجزایر در برابر مجموعه‌ای از چالش‌های ساختاری قرار داشت: بحران مشروعیت سیاسی، نابرابری اجتماعی، وابستگی اقتصادی و شکنندگی فرهنگی. با این حال، نیروهای جدیدی از دل جامعه ظهور کردند؛ نسل جوان، نخبگان دانشگاهی و جنبش‌های مدنی که خواهان اصلاحات واقعی بودند. این نیروها در دهه‌های بعد، زمینه‌ساز جنبش‌هایی نظیر «حراک» شدند که در پی بازتعریف رابطه‌ی دولت و جامعه بودند. از منظر راهبردی، این تحولات نشان می‌دهد که علی‌رغم سنگینی گذشته، ظرفیت تحول تدریجی در بطن جامعه‌ی الجزایر وجود دارد.

۷. ظهور لیبرالیسم اقتصادی و محدودیت‌های آن

ورود تدریجی لیبرالیسم اقتصادی از دهه‌ی ۱۹۸۰ م، نقطه‌ی گسستی در سیاست‌های سوسیالیستی FLN بود. هرچند این روند در ظاهر با هدف کارآمدسازی اقتصاد و جذب سرمایه‌گذاری خارجی دنبال شد، اما در عمل بدون پشتوانه‌ی نهادی و اجتماعی لازم صورت گرفت. نتیجه، شکل‌گیری نوعی «سرمایه‌داری رانتی» بود که نخبگان سیاسی و نظامی را به ذی‌نفعان اصلی ثروت ملی بدل کرد. این وضعیت

موجب شد اصلاحات اقتصادی به جای تقویت بخش خصوصی مولد، به تمرکز قدرت و ثروت در دستان گروه‌های محدود بینجامد.

جمع‌بندی راهبردی

دوره‌ی ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۰م را می‌توان مرحله‌ی گذار دشوار الجزایر از «انقلاب رهایی‌بخش» به «دولت مدرن» دانست؛ گذاری که هرگز به‌طور کامل تحقق نیافت. این کشور توانست استقلال خود را حفظ کند و در برابر فروپاشی سیاسی مقاومت نماید، اما بهای آن، تداوم ساختارهای اقتدارگرایانه، بحران هویت، و وابستگی اقتصادی بود. از منظر راهبردی، آینده‌ی الجزایر وابسته به توانایی آن در سه محور کلیدی است:

۱. ایجاد آشتی پایدار میان اسلام‌گرایی و ملی‌گرایی در چارچوب مردم‌سالاری دینی - مدنی؛
۲. اصلاح ساختار قدرت با کاهش نقش نظامیان و تقویت نهادهای مدنی؛
۳. تنوع‌بخشی به اقتصاد و بازسازی سرمایه‌ی اجتماعی بر پایه‌ی عدالت و شفافیت. بدون تحقق این سه محور، الجزایر همچنان در چرخه‌ی تکرار شونده‌ی ثبات ظاهری و ناپایداری درونی گرفتار خواهد ماند.

جدول ۱: جریان‌های سیاسی و اسلامی تأثیرگذار در الجزایر (۱۹۶۲-۲۰۰۰م)

جریان	دوره فعالیت	رهبران / احزاب	اهداف	تأثیرات
جبهه آزادی- بخش ملی (FLN)	۱۹۶۲ تاکنون	هواری بومدین، احمد بن بلا	حفظ قدرت پس از استقلال، ایجاد نظام سوسیالیستی تک‌حزبی	تبدیل به حزب حاکم، انحصار قدرت تا ۱۹۸۹ و سرکوب مخالفان

جریان	دوره فعالیت	رهبران / احزاب	اهداف	تأثیرات
جبهه نجات اسلامی (FIS)	۱۹۸۹-۱۹۹۲	عباس مدنی، علی بلحاج	ایجاد حکومت اسلامی، مقابله با فساد دولتی	پیروزی در انتخابات ۱۹۹۱م، کودتای نظامی ۱۹۹۲م و آغاز جنگ داخلی (دهه ۹۰م)
سلفی‌های اصلاح‌گرا	۱۹۸۰ تاکنون	عبد الحمید بن بادیس	بازگشت به اسلام اولیه، مقابله با استعمار فرهنگی	تأثیر بر روشنفکران و جنبش‌های ضد استعماری پیش از ۱۹۶۲م
وها بیت	۱۹۸۰ تاکنون	حمایت عربستان سعودی	گسترش تفکر سلفی وهابی، مقابله با شیعه و صوفیه	افزایش تنش‌های مذهبی، شکل‌گیری گروه‌های افراطی مانند القاعده مغرب اسلامی
جنبش جامعه صلح (MSP)	۱۹۹۰ تاکنون	محفوظ نحناح	مشارکت در نظام سیاسی با رویکرد اسلامی میانه‌رو	حضور در پارلمان پس از ۱۹۹۷م، همکاری با دولت برای مقابله با جریان‌های تندرو
جریان کارگری	۱۹۶۲-۱۹۶۵	کارگران روستایی و شهری	کنترل املاک و صنایع رها شده با حمایت استعمارگران پس	تجربه کوتاه مدت سوسیالیستی، محدود شدن توسط دولت

جریان	دوره فعالیت	رهبران / احزاب	اهداف	تأثیرات
			از استقلال	بن‌بلا
جریان بربر (آمازیغ)	۱۹۶۲ تاکنون	احزاب مانند RCD و FFS	احقاق حقوق فرهنگی و زبانی بربرها، مقابله با عربی‌سازی	اعتراض‌های گسترده در ۲۰۰۱م، به رسمیت شناختن زبان آمازیغی در قانون اساسی

جدول ۲: تحولات کلیدی مرتبط با جریان‌ها

سال	رویداد	جریان مرتبط	پیامد
۱۹۶۲	استقلال الجزایر از فرانسه	FLN	تأسیس نظام تک‌حزبی تحت رهبری
۱۹۶۵	کودتای بومدین علیه بن‌بلا	FLN	تقویت نظامی‌گری و سوسیالیسم دولتی
۱۹۸۹	قانون چندحزبی	ظهور FIS و احزاب اسلامی	آغاز رقابت سیاسی بین FLN و اسلام‌گرایان
۱۹۹۱	انتخابات مجلس (پیروزی FIS)	FIS	لغو نتایج به‌وسیله ارتش، آغاز جنگ داخلی (۱۵۰'۰۰۰ کشته)
۱۹۹۷	انتخابات پارلمانی	MSP و احزاب میانه‌رو	کاهش نفوذ اسلام-گرایان تندرو، تثبیت دولت
۱۹۹۹	ریاست جمهوری بوتفلیقه	FLN	سیاست «آشتی ملی»، عفو گروه‌های مسلح

نتیجه‌گیری

دوره ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۰م در الجزایر، بازتاب‌دهنده یک گذار تاریخی پیچیده از استعمار به دولت ملی، و از انقلابی‌گری به مواجهه با چالش‌های ساختاری و هویتی است. این بازه زمانی نه تنها عرصه ظهور و افول جریان‌های سیاسی و اجتماعی بود، بلکه نمونه‌ای از تعامل میان مشروعیت، قدرت و نارضایتی‌های اجتماعی محسوب می‌شود. جریان‌های ملی‌گرا، نظامی، چپ و اسلام‌گرا، همراه با جنبش‌های هویت‌طلبانه، در این دوره هر یک نقش تکمیلی و گاه متضاد در تعیین مسیر تاریخ الجزایر ایفا کردند. تحلیل دقیق این جریان‌ها، علاوه بر شناخت تاریخ، ابزار قدرتمندی برای درک راهبردهای آینده فراهم می‌آورد.

جبهه آزادی‌بخش ملی (FLN) نماد مبارزه ضد استعماری الجزایر است و بدون تردید، موفقیت‌های آن در دستیابی به استقلال، ستون اصلی هویت ملی محسوب می‌شود. با این حال، پس از ۱۹۶۲م، FLN با چالش‌های ساختاری جدی مواجه شد: فقدان سیاست‌های توسعه‌ای مؤثر، ناتوانی در پاسخ به مطالبات اقتصادی و اجتماعی، و تمرکز قدرت در نهادهای سیاسی محدود، سبب شد که جنبش انقلابی به نهادی اقتدارگرا تبدیل شود. این روند نه تنها بحران مشروعیت ایجاد کرد، بلکه زمینه را برای ظهور جریان‌های رقیب و نارضایتی‌های گسترده فراهم نمود. از منظر تحلیلی، تجربه FLN نشان می‌دهد که موفقیت سیاسی لحظه‌ای بدون تداوم پاسخ‌گویی اجتماعی و اقتصادی، نمی‌تواند به ثبات بلندمدت منجر شود و مسیر بحران را باز می‌کند.

جریان‌های اسلام‌گرا پس از استقلال، نه تنها یک نیروی مذهبی بلکه یک واکنش اجتماعی و اقتصادی به ناکارآمدی دولت و نابرابری‌ها بودند. حمایت گسترده مردمی از این جریان‌ها، بر پایه نقد فساد، کم‌کاری دولت و ارائه چارچوب‌های اخلاقی و اجتماعی استوار بود. سرکوب شدید و جنگ داخلی دهه ۱۹۹۰م، گرچه بخش‌های رادیکال را تضعیف کرد، اما زمینه را برای ظهور جریان‌های معتدل‌تر و تجربه سیاسی جدید فراهم نمود. از منظر راهبردی، اسلام‌گرایی در الجزایر نماد این است که

جریان‌های ایدئولوژیک بدون پاسخ به نیازهای واقعی جامعه، می‌توانند به شکل بحران امنیتی و سیاسی ظهور کنند. هر سیاست توسعه‌ای که این جریان را نادیده بگیرد، با ریسک نارضایتی گسترده و افراط‌گرایی مواجه خواهد شد.

نفوذ نظامیان در سیاست، اقتصاد و امنیت الجزایر از دهه ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰م، نشان‌دهنده ترکیبی از قدرت و اقتدارگرایی است. نظامیان به‌عنوان حافظان ثبات و همزمان بازیگران کلیدی تحولات سیاسی، در کودتاها و جنگ داخلی نقش محوری داشتند. با این حال، تمرکز قدرت در دست نظامیان، ساختاری بسته و فسادزا ایجاد کرد که مانع از توسعه نهادهای دموکراتیک و شفاف شد. تحلیل راهبردی این تجربه نشان می‌دهد که ثبات کوتاه‌مدت ناشی از تمرکز قدرت، می‌تواند مانع از رشد نهادی و ظرفیت‌سازی جامعه شود و به بحران‌های بلندمدت مشروعیت منجر گردد.

جریان‌های چپ و سوسیالیستی، به‌رغم طرح ایده‌های عدالت اجتماعی و تغییرات ساختاری، تحت فشار سرکوب دولتی و رقابت با جریان‌های دیگر، نتوانستند جایگاه تعیین‌کننده‌ای پیدا کنند. تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که محدودیت دسترسی به قدرت، شکاف‌های داخلی و فقدان ائتلاف‌های اجتماعی، نقش این جریان‌ها را در تحولات واقعی محدود کرد. با این حال، میراث فکری و برنامه‌ای آن‌ها، به‌ویژه در حوزه آموزش، عدالت اقتصادی و توسعه اجتماعی، همچنان به‌عنوان یک نقطه مرجع تحلیلی برای سیاست‌گذاران مطرح است.

مبارزات فرهنگی و سیاسی بربرها برای به رسمیت شناختن زبان و هویت آمازی، نشان‌دهنده اهمیت هویت ملی و فرهنگی در سیاست داخلی است. سرکوب‌های مداوم و محدودیت‌های قانونی، مانع از تحقق کامل اهداف آن‌ها شد، اما هویت بربری همچنان یکی از عوامل تعیین‌کننده در سیاست و جامعه الجزایر باقی ماند. از منظر راهبردی، موفقیت یا شکست سیاست‌های توسعه و ثبات سیاسی، به توانایی دولت در مدیریت هویت‌های قومی و فرهنگی بستگی دارد.

بررسی جریان‌های سیاسی و اجتماعی الجزایر در این دوره، سه الگوی مهم راهبردی را آشکار می‌کند:

۱. پاسخ‌گویی به مطالبات اجتماعی و اقتصادی: مشروعیت بلندمدت دولت تنها از طریق پاسخ‌گویی به نیازهای واقعی مردم تحقق می‌یابد و فقدان آن، زمینه بحران‌های سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌آورد.
۲. مدیریت متوازن جریان‌های مذهبی و هویتی: اسلام‌گرایی و جنبش‌های هویتی نه تنها بازتاب باورهای دینی یا فرهنگی، بلکه نماینده نیازهای اقتصادی و اجتماعی هستند. سیاست‌گذاری هوشمندانه، امکان کاهش افراط‌گرایی و تقویت مشارکت سیاسی را فراهم می‌کند.
۳. تعادل میان قدرت نظامیان و نهادهای مدنی: تمرکز بیش از حد قدرت در دست نیروهای نظامی، هرچند ثبات کوتاه‌مدت ایجاد می‌کند، اما مانع توسعه نهادی، شفافیت و پاسخ‌گویی می‌شود. راهبردهای اصلاحی باید توازن میان نقش امنیتی و مشارکت مدنی را حفظ کنند.

در یک نمای کلی می‌توان درباره جریان‌های پسااستقلال اینچنین گفت؛

جریان‌ها	گزاره‌های کلیدی
ملی‌گرایی و FLN	از انقلاب تا اقتدارگرایی محض
اسلام‌گرایی	پاسخ به نارضایتی‌های ساختاری و یک دهه جنگ‌های داخلی
نظامیان	ثبات کوتاه‌مدت، محدودیت بلندمدت
جریان‌های چپ و سوسیالیستی	محدودیت‌ها و میراث فکری
جنبش‌های بربر	هویت فرهنگی و سیاست (از مقاومت فرهنگی تا هویت‌سازی مدرن)

دوره ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۰م در الجزایر، نه تنها مجموعه‌ای از بحران‌ها و چالش‌ها،

بلکه مجموعه‌ای از تجربه‌های راهبردی است. شناخت دقیق جریان‌ها و تعاملات آن‌ها، تحلیل علل بحران‌ها، و طراحی سیاست‌های هوشمند و متوازن، کلید ایجاد جامعه‌ای پایدار، مشارکتی و باثبات خواهد بود. این تحلیل نشان می‌دهد که آینده الجزایر تنها با ادغام آموزه‌های تاریخی، پاسخ‌گویی به مطالبات اجتماعی و اقتصادی، و مدیریت هوشمند جریان‌های سیاسی، مذهبی و هویتی می‌تواند مسیر توسعه و ثبات را تضمین کند.

فهرست منابع

١. الأشرف، مصطفى (٢٠١١م). الجزائر الأمة والمجتمع، الجزائر: منشورات البرزخ.
٢. الزبيري، محمد العربي (١٩٩٩م). تاريخ الجزائر المعاصر، اتحاد الكتاب العرب، (السياسة الخارجية والوحدة المغاربية)، دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
٣. بلّاح، بشير (٢٠٠٦م). تاريخ الجزائر المعاصر (١٨٣٠-١٩٨٩). دار المعرفة، (سياسات التخطيط المركزي في عهد بومدين). الجزائر: دارالمعرفة.
٤. بلعور، مصطفى (٢٠٠٦م). حزب جبهة التحرير الوطني ومسار الإصلاحات السياسية في الجزائر، مجله الباحث، عدد ٤، صص: ٩٧-١٠٦.
٥. بلعليا، محمد (٢٠٠٩م). «تاريخ السلفيه فى الجزائر»، الخبر السبوعي، العدد ٥٢٦، صص: ٩٧-١٢٥.
٦. بلعيد، رابح (٢٠٠٤م). موقف مصالي الحاج من الثورة الجزائرية، الخبر السبوعي، ع ٦٦، صص: ٧٩-٩٠.
٧. بن خده، بن يوسف (٢٠١٢م). جذور اول نوفمبر ١٩٥٤م، ترجمه: مسعود حاج مسعود، الجزائر: دار الشاطبية.
٨. بوبكير، امال (٢٠٠٨م). السلفية و سياسية التطرف فى الجزائر ما بعد الصراع، مركز كارنيغي للشرق الوسط، مركز كارنيغي للسلام، العدد ١١، صص: ١١٢-١٣٠.
٩. بوحوش، عمار (١٩٩٧م). التاريخ السياسي للجزائر من البدايه الى ١٩٦٢، دارالعرب الاسلامي (تحليل دور FLN في بناء الدولة)، بيروت: دارالغرب الاسلامي.
١٠. بوعزيز، يحيى (١٩٨٧م). الاتجاه اليميني في الحركة الوطنية، ديوان المطبوعات الجامعية، (العلاقة بين الاسلام والحركة الوطنية)، الجزائر: عالم المعرفة.
١١. خروبي بزاره، عمر (٢٠٢١م). أزمة الفكر السياسي والمشروع المجتمعي للنخب الحزبية في المغرب العربي - دراسة مقارنة بين حزب جبهة التحرير الوطني وحزب الاستقلال، مجله دفاتر السياسة والقانون، جامعة الشلف، صص: ٢٩٧-٣١٦.
١٢. حربى، محمد (١٩٩٤م). الثورة الجزائرية سنوات المخاض، المؤسسه الوطنيه للفنون المطبعيه (تأسيس FLN وتحولاته بعد ١٩٦٢م)، الجزائر: دارالقصبة.
١٣. حمزه، عتبي (٢٠١٦م). احزاب اليسار في الجزائر، أزمة وجود تعكس تراجع الاشتراكية العربية، رياض: العربية.

۱۴. زبیر، رشید (۲۰۱۳م). موقف احزاب اليسار الفرنسيه من القضية الجزائرية، الاكاديمية للدراسات الاجتماعية و الانسانية.
۱۵. زوزو، عبد الحمید (۲۰۱۲م). الفكر السياسي للحركة الوطنية الجزائرية و الثورة التحريرية، الجزائر، دار هومه.
۱۶. سعد الله، ابوالقاسم (۲۰۰۰م). تاريخ الجزائر الثقافي، دار الغرب الإسلامي، (الصراع بين الأوصاله والحداثة)، بيروت: دار الغرب الاسلامی.
۱۷. سعد الله، ابولقاسم (۱۹۹۲م). الحركة الوطنية الجزائرية (۱۹۳۰م-۱۹۰۰م)، دار الغرب الاسلامی، (جذور الوطنيه قبل الاستقلال)، بيروت: دار الغرب الاسلامی.
۱۸. سامی، ابراهيم (۲۰۱۰م). «هل للسلفية الجهادية جذور فكرية؟»، مجلة المغرب الموحد، تونس، العدد ۱۴-۱۵، صص: ۲۰۵-۲۲۵.
۱۹. سعیدونی، ناصرالدین (۲۰۰۰م). الجزائر منطلقات و آفاق مقاربات للواقع الجزائري من خلال قضايا و مفاهيم تاريخية، بيروت، دار المغرب الاسلامی.
۲۰. سردارنيا، خليل الله؛ رضا عموي (۱۳۹۳ش). «چالش‌های اسلام‌گرایان الجزایر از دهه ۱۹۹۰م به این سو»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال ششم، زمستان، ش ۲، پیاپی ۴۰، صص: ۱۴۹-۱۶۸.
۲۱. فوزی، یحیی؛ عباس هاشمی؛ بهروز پایاب (۱۳۹۲ش). «وضعیت جریان‌ات اسلام‌گرا در الجزایر و چشم‌انداز آینده»، روابط خارجی، سال پنجم، زمستان، ش ۴، صص: ۱۳۵-۱۶۳.
۲۲. العمری، مومن (۲۰۰۳م). الحركة الثورية في الجزائر من نجم شمال افريقيا الى جبهة التحرير الوطني (۱۹۲۶-۱۹۵۴)، قسنطينه، دار الطليعة.
۲۳. لونيسي، إبراهيم (۲۰۱۵م). الصراع السياسي داخل جبهة التحرير الوطني خلال الثورة التحريرية (۱۹۵۴-۱۹۶۲)، دار هومة للنشر والتوزيع، الجزائر.

